



(زیبا)

دیسلی: به معنی سردابه و دخمه، هم‌ریشه با دهمه، دمه، دیموس، من. dhūma (دود و دم)، لا، fūmus (دود)، یو. atmós و atmós (بخار)، فا، دخمه دود و دم، ش باید دماوند هم از همین کلمه باشد. «المطامه الکبری» در قرآن از همین ریشه است.

ذوق: هم‌ریشه با فا، چشیدن، لا، gustāre (مزه کردن)، لا، gustus (ذوق)، یو. geúomai (چشیدن)، ال، kosten (به همان معنی).

رجس: به معنی پلیدی، هم‌ریشه با رجز (دره، رنج، بیماری)، من، rajza (هوای گردآلوده گرد و غبار، پلیدی، هوای نفس، شهوت)، ع، روج.

رعیت: هم‌ریشه با رعاع، یو. laós (چیز غیر مردم، توده مردم، رعاع الناس). زیبون، یو. tapeinós (پست‌زبون، سطحی)، از اینجا «زیبون‌اندیشی» به معنی سطحی‌اندیشی است.

زعم: یو. dóxa (ظاهر)، از dokéo (به نظر رسیدن)، فا، کیش. زکم: تیری که در قرغه و قمار به کار می‌برده‌اند، جمع: از لام، لا، telum (تیر)، ع، سلاح، فا، تیر.

سلطنت: من، sattva (هستی، قدرت، شجاعت). یسفر: هم‌ریشه با سفره، ستوره، ستوره، سفره، لا، tabula (لوح، ستوره، قر، Tableau (تابلو)، انگ، table، ال، Tafel. سلطنت: یو. krátos (قدرت، شده، قوت، غلبه، حکومت).

سواد: هم‌ریشه با سید و سیاده، لا، civitas (شهر)، «سواد اعظم» به معنی شهر بزرگ، «سواد داشتن» مستلزم شهرنشین بودن است. شرط: جمع، انشراط، یو. téras (شاهانه، خوفاور).

صحت: هم‌ریشه با صعد، یو. sōs (مقدس، صحیح، سالم، نجات‌یافته). صحو: به معنی آسمان صاف، من، sattva (هستی، آسمان صاف).

صراحت: لا، clāritas (روشنی)، مشتق از clārus (صریح، روشن)، ال، hell (روشن). صلات: یو. kalein (خواندن، نالیدن)، لا، calāre (سنا دادن، صلا دادن)، یو. ekklesia (تجمع، جایی که مردم گرد هم می‌آیند، کلیسا).

صمد: به معنی منطقی و برتر، لا، summus (عالی، برترین)، فا، همایون، ع، هلم. صورت: من، citra (تصویر)، فا، چهره. صیوروت: من، sarā (جاری شدن، روان شدن، حرکت آمدن و شد)، دنیه، samsāra (زندگی دنیوی).

طبیعت: و نیز طبع و طبع، یو. týpos (ضرب صورت حک شده)، مشتق از týptō (زدن، ضرب کردن، کوبیدن)، شاید چاپ هم از همین کلمه باشد. طلب: یو. thēlēsís و thēlēma (خواستن)، فا، تلاش. تلنگ: (خواهش، نیاز)، تلنگی (مستند).

طلاقت: لا، serenitas (آسمان صاف)، از serenus (صاف، بدون گرفتگی). طلمس: به معنی تیره و نار کردن، من، lamas (تاریکی، ع، طلمس (تیره، ناپدید)، طلمیس و طلموس (کسی که چشمش تاری شده است و نمی‌تواند ببیند)، انطلماس (محو شدن).

طلمس: به معنی تیره و نار کردن، من، lamas (تاریکی، ع، طلمس (تیره، ناپدید)، طلمیس و طلموس (کسی که چشمش تاری شده است و نمی‌تواند ببیند)، انطلماس (محو شدن).

عالم: هم‌ریشه با کل، سالم و اسلام (به معنی کل مقدس)، من، sarva (هر، همه، جهان)، یو. hólos (تمام، کل)، لا، salvus (سالم، مقدس)، (سلامت، نجات)، او. haurva (کامل، تمام)، فا، با haruva (به همان معنی)، فا، هر.

عدل: یو. díkē (دست، عدالت)، فا، داد. عسرت: من، krcchrá (باعث سختی و درد و زحمت)، krcchrakāla (روزگار عسرت).

عقل: هم‌ریشه با عسراط و سلوک، یو. kéleuthos (راه، روش، سفره)، از ریشه kel، هم‌ریشه با لا، callis (راه). غکر: یو. óchlos (توده، توده مردم، قوعه، نژاد)، یو.

علم: هم‌ریشه با هرمن، یو. Hermēs. هم‌ریشه (عبارت، تعبیر)، یو. hermēneia. هم‌ریشه (بیان کردن، تعبیر کردن)، یو. hermēneúō. غرض: من، artha (قصد، غرض).

فسل: یو. katharmós و kátharsis (تزکیه، تهنیت، نفس)، kathairō (پاک کردن، شستن)، katharós (پاک، بی‌الایش)، فا، گازر.

غیر: لا، alius (دیگر)، یو. alio (دیگر)، فر. alienation (تعبیر). غیرت: یو. zelos (غیرت، حیثیت، شوق، سعی، باخ، zelōō (لرزش، پرش)).

قبح: ۱. انصرف کردن، صیطره یافتن، لا، potens (قادر)، potior (قدرت یافتن)، potis (زورمند، فنیق)، یو. despotes (قدرتمند، مستبد)، ع، استبداد، لا، پت، هم از همین ریشه باشد، آ، گشودن: patens (باز، گشوده)، patere (کشودن). patefactio (کشایش)، ع، فحه (هم‌معنی و هم‌ریشه با فا، پاچه).

فتنه: ۱. یو. básanos (سنگ فسف، محکمه، تفتیش، شکنجه، آزار)، basanistēs (میرغضب، دروغ‌باز، شکنجه). báskanos (فشان کردن)، ۲. یو. báskainō (افتادن، چشم زدن، افترا زدن، افتاد کردن)، baskantia (فتن‌گری، فتنه)، لا، fascino (افسون کردن)، فا، فسون.

فتوت: یو. paideia، paideusis (تربیت روح، ادب، جوانمردی، مشتق از pais (هم‌معنی و هم‌ریشه با فا، چپه و ع، فتی).

فقه: و نیز فقه، من، viveka (علم حقیقی، قوه تمییز، توجه). فلاحت: لا، colere (زراعت کردن، شخم زدن)، cultura (زراعت، کشت و کاره پرورش)، فا، کولیدن، زیر و رو کردن زمین برای زراعت).

فرهنگ اشتقاقی عربی و فارسی

فرهنگ اشتقاقی عربی و فارسی

فرهنگ اشتقاقی عربی و فارسی

قصر: لا، cadere (افتادن)، هم‌ریشه با وقوع و واقعه.

قصد: به معنی کشش، هم‌ریشه با فا، هنگ، آهنگ (از او، -hang، به معنی کشیدن)، به همین معنی و از همین ریشه، لا، tendere، یو. tēnō، من، tēnōti.

کبر: یو. hýbris (کبر، نخوت). کتاب: یو. éktypos (مطبوع). کنگش: لا، census (سرآورد، بررسی، گزارش، محاسبه و خراج، censura (نظارت، تفتیش، سانسور)).

کنه: من، budhna (کنه‌اندیشی)، لا. fundus (زمینه، اساس، بن، ته)، ال، Boden (زمین، زمینه، قعر، ته)، لنگه، bottom (ته).

محل: هم‌ریشه با ع، دار و قریه و کوره، فا، مراد، یو. chóra (جای).

مدینه: یو. monē (ماندن، اقامت)، لا، manēre (ماندن)، فا، میهن، ماندن. منسیر: هم‌ریشه با بطل، ابطال، خطر، خطر (کسی که در مسابقات جایزه می‌برد).

مسابقت: یو. áthlos (مبارزه، مسابقه، قهرمانی)، áthlon (قهرمان، پهلوان، پهل)، ال، Athletic (مسابقه قهرمانی، ورزشی).

نصب: جمع، انصاب، هم‌ریشه با نصبه، نصب‌العین، حدنصاب، انصاب، یو. nýssa (آماج، مقصد)، مشتق از nýssō (خواستن، مجروح کردن، زدن)، فا، آسیب.

نیت: یو. nóos یا noús (فهم، فکر)، ال، Sinn (معنی، حس). واقعه: لا، casus (افتادن، اتفاق)، از cadere (افتادن).

وجع: به معنی درد، یو. pathos. وجد نیز از همین ریشه و به همین معنی آمده است. وجد: لا، visus (دیدار)، از videre (دیدن)، فر، visage (چهره)، فا، دیدار.

وضع: لا، positio (وضع، نهاد)، ponere (نهان، گذاشتن، وضع کردن). وطن: من، vasana (سکنی، داشتن، و نیز فا، وجع درآبراز، وجع).

هلو: یو. chaos (خلأ، فضای خالی)، مشتق از chainō (خمیازه کشیدن)، لا، hiare (شکاف داشتن)، ال، gahnen (خمیازه کشیدن).

هجرت: هم‌ریشه با خروج، لا، exsilium (تیمید)، لنگه، exile. هدایت: به معنی راه نمودن، یو. hodos (راه).

یورش: هم‌ریشه با اپنار (هر دو مأخوذ از ترکی منولی)، لا، urgere (هجوم آوردن)، ال، Rache (انتقام). یوم: هم‌ریشه با عام (سال)، لا، aevum (زمان، جاودگی)، یو. aión (عصر، جاودگی)، ال، ewig (جاودان).

فرهنگ اشتقاقی عربی و فارسی

فرهنگ اشتقاقی عربی و فارسی

فرهنگ اشتقاقی عربی و فارسی

فرهنگ اشتقاقی عربی و فارسی